

از دانشمند بزرگوار:

جناب آقای مطهری

اصل اجتهاد در اسلام

امروزی یکی از شایعترین و حتی مقدسترین کلمات؛ در میان ما شیعیان کلمه «اجتهاد» و «مجتهد» است.

شگفت‌انگیز است، اگر بشنویم، این کلمه، از زمان رحلت رسول اکرم، تا چند قرن متوالی «سنی» بوده، و بعد یکنوع تحول و انقلاب معنوی پیدا کرده و «شیعه» شده است.

و عبارت صحیحتر، چندین قرن اختصاصاً سنی بوده، و بعد از یک تحول معنوی که در روی رخ داده است، بمعنای عام مسلمان شده، و از اختصاص بیرون آمده است.

در اینکه این کلمه از اول شیعه نبوده حرفی نیست؛ اشکالی اگر باشد در تاریخ تشیع این کلمه است، بعید نیست تشیع این کلمه نیز، مانند گروه‌هایی از انسان‌ها در قرن هفتم، بدست آیه الله مطلق علامه حلی واقع شده باشد، ولی همانطوریکه اشاره کردم، و عن قریب توضیح خواهم داد، تشیع این کلمه بعد از یک انقلاب و تحول معنوی که در روی رخ

داده صورت گرفته است.

* * *

ظاهراً جای تردید نیست که اینکلمه در اصطلاح هیچیک از ائمه اهل بیت علیهم السلام وارد نشده و در هیچ خبر و حدیثی کلمه اجتهاد و مجتهد، بمعنای مصطاح فقهای شیعه و سنی استعمال نشده، نه خود آنها بعنوان «مجتهد» خوانده شده اند، و نه آن ها این کلمه را بر علماء و فقهای اصحابشان اطلاق کرده اند، و حال آن که ماده «فتوی» و «افتاء» که تقریباً لازمه اجتهاد بمعنای مصطلح امروز است، در اخبار و احادیث آمده است، همانطوریکه امام باقر علیه السلام به ابان بن تغلب فرمود: اجلس فی مسجد المدینة و افت الناس فانی احب ان یری فی شیعتی مثلك یعنی بنشین در مسجد مدینه و فتوی بده، من دوست می دارم در میان شیعیانم کسانی مانند تو دیده شوند.

و یا آنکه در روایت معروف عنوان بصری آمده که امام صادق علیه السلام باوذر مرد: و اهر ب من الفتیاهو بک من الاسد و لا تجعل رقبتک للناس جسرا یعنی از فتوی بترس آنطور که از شیر میترسی، گردن خود را پل عبور مردم قرار نده.

سر مطلب همانست است که در قرون اولیه تاریخ اسلامی، که مقارن با زمان حیات ائمه اهل بیت علیهم السلام است، این کلمه مفهوم خاصی داشته که مورد قبول ائمه اهل بیت علیهم السلام نبوده، و قهراً نهی توانست جائی در تالیفات آنها داشته باشد، بعد از تحویلی که تدریجاً در معنا و مفهوم اینکلمه پیدا شد، و خود فقهاء عامه آن را در معنای دیگری

بکار بردند؛ قهراً در فقه شیعه راه پیدا کرد، حالا مختصری از سابقهٔ تسنن اینکلمه صحبت کنیم:

علماء اهل سنت روایت کرده اند، که رسوا خدا هنگامی که معاذ بن جبل را بسوی یمن گسیل میداشت، از وی پرسید که تو در یمن چگونه حکم خواهی کرد؟ گفت مطابق کتاب خدا حکم می‌کنم؛ فرمود: اگر در کتاب خدا نیافتی چگونه حکم میکنی؟ گفت مطابق سنت پیغمبر خدا حکم میکنم، فرمود: اگر در سنت پیغمبر نیافتی چگونه حکم میکنی؟ گفت: اجتهاد رأیی بارأی خودم اجتهاد میکنم، رسول خدا دست روی سینه او گذاشت و فرمود: شکر خدا را که فرستادهٔ پیغمبرش را با آنچه پیغمبرش دوست می‌دارد موفق کرد.

احادیث دیگری نیز در همین زمینه از رسول خدا نقل کرده اند، که یا آنحضرت مستقیماً دستور داده که در صورتیکه حکمی را در کتاب و سنت نیافتید اجتهاد کنید، و یا آنکه روش اجتهادی صحابه را امضاء فرموده است، و این را يك ادر مسلم و اجماعی میدانند.

دربارهٔ خود رسول اکرم نیز گفته اند که: برخی از دستورات آن حضرت صرفاً جنبهٔ اجتهاد شخصی داشته، و هستند بوحی نبوده و حتی در کتب اصولیه عامه، این مسئله نیز بالتبع طرح شده، که آیا رسوا خدا در اجتهادات خود جایز الخطاست یا نه؟ و در این زمینه نیز روایاتی نقل میکنند، و بعد هم از صحابه نقل شده که عمل خود را عمل دیگری را با اجتهاد توجیه کرده اند.

که فعلا مجال نقل هیچیک از اینها نیست .

در همه اینها مواردی که کلمه «اجتهاد» بکار برده شده، مقصود معنای شایع عصرها یعنی کوشش در استخراج حکم شرعی از روی ادله مر بوطه نیست چنانکه واضح است، بلکه مقصود «عمل برای» است، یعنی اینکه در موردی که تکلیف الهی برای آن معین نشده و یا معین شده و مخفی مانده، انسان ببیند ذوق و عقل چگونه می پسندد ، هر طور که با عقل و ذوق متناسب تر و بحق و عدالت نزدیکتر و بسایر احکام و دستورات اسلامی شبیه تر است همان را انتخاب کند .
کتابخانه مدرسه فیضیه قم

روی این حساب، اجتهاد نیز مانند کتاب و سنت، یکی از منابع تشریح اسلامی است، هر چند در عرض کتاب و سنت نیست و تا کتاب و سنت هست نوبت با اجتهاد و اعمال رأی نمی رسد ، ولکن با نبودن کتاب و سنت و اجماع اجتهاد هم بنوبه خود یک دلیل شرعی و یکی از منابع تشریح است ، و روی این حساب میتوان گفت (همچنانکه گفته اند) منابع تشریح و ادله شرعیه چهار است : کتاب و سنت و اجماع و اجتهاد (قیاس) .

و نیز روی این حساب ، اجتهاد مرادف با فقه است و مجتهد مرادف با فقیه نیست، بلکه یکی از کارهای فقیه اجتهاد است، فقیه باید معرفت بکتاب خدا و حدیث پیغمبر داشته باشد ؛ ناسخ و منسوخ، عام و خاص، مجمل و مبین محکم و متشابه را تمیز بدهد، بالغت و اصطلاح قرآن ، و حدیث و شأن نزول آیات آشنا باشد ، طبقات رواة و محدثین را بشناسد تعارضها را بتواند حل کند ، علاوه بر همه اینها ، در موارد خاصی باید اجتهاد و اعمال رأی کند .

اما اینکه کیفیت این اجتهاد و مبانی آن چیست؟ آیا اجتهاد یکباره در آن احادیث رسیده، بمعنای خصوص «قیاس گرفتن» است؟ آیا پیغمبر و صحابه که اجتهاد می کردند، بمعنای آن بود که قیاس میکردند؟ و یا انواع دیگر بهم از قبیل «استحسان» (یعنی رعایت مناسبات ابتدائی بدون قیاس کردن بر شیء دیگر) داشته است؟

شافعی در کتاب معروف خود بنام «الرساله» بعد از باب اجماع باب دیگر منعقد کرده بعنوان باب الاجتهاد، و بعد از آن باب دیگری دارد، بعنوان باب الاستحسان.

شافعی از بعضیهای خود، چنین نتیجه می گیرد که اجتهاد که در شرع تجویز شده منحصر بقیاس است، و سایر انواع اجتهاد از قبیل استحسان و لیلی ندارد، بمقیده شافعی ادله جواز قیاس همان ادله جواز اجتهاد است.

و همچنین آیا اجتهاد و اعمال رأی اختصاص دارد، بآنجا که نصی وجود ندارد، و یا آنکه در منصوصات نیز می توان اعمال رأی و اجتهاد کرد، و باصطلاح «تأول» بعمل آورد؟ انواع مطالبات فقهی

و همچنین سنت، که بر اجتهاد مقدم است، چه شرائطی دارد؟ آیا مطلق حدیث منقول از رسول اکرم معتبر است، و بر اجتهاد مقدم است، و یا حدیث معتبر اختصاص دارد بحدیثی که معروف و مشهور و مستفیض باشد؟ همانطوریکه ابوحنیفه معتقد بوده است.

و همچنین کسانی که حق اجتهاد داشته اند؛ و اجتهاد آنها برای دیگران حجت است، چه کسانی بوده اند؟ و بچه دلیلی دیگران حق مخالفت با اجتهاد آنها را ندارند؟

اینها همه مسائلی است ، که بین فقهاء عامه مورد بحث بوده ، و اکنون جای شرح و بسط آنها نیست .

در اینجا چند نکته که مربوط باینمطلب است لازم است ذکر شود :
۱ - فقهاء و ائمه اهل جماعت ، از نظر پذیرفتن اصل اجتهاد بمعنای مذکور فوق ، همه یکسان نیستند ، بعضی دائره اجتهاد و قیاس را زیاد توسعه داده اند ، و بعضی زیاد تضییق کرده اند ، و بعضی بکلی منکر اصل اجتهاد و قیاس شده اند .

ابوحنیفه که در عراق میزیست ، و فقیه اهل عراق شمرده میشد ، بدلیل اینکه شرائط زیادی در قبول روایت قائل بود ، و دیگر اینکه چون در عراق بود ، از مرکز حدیث (یعنی حجاز) دور بود ، و کمتر اطلاع حدیثی داشت ، و بدلائل دیگر ، از جمله سابقه ذهن بکلام و منطق ، زیاد قیاس بکار می برد ، و شدیداً مورد انکار فقهای زمان خودش و بعد از خودش از فقهای عامه واقع شد .

مالک بن انس که در مدینه میزیست ، کمتر بقیاس می پرداخت ، و گفته شده در همه عمر ، جز چند مورد معدود ، فتوا بقیاس نداد ، مطابق نقل ابن خلکان مالک در هنگام مردن ، از اینک در آن چند مورد فتوا بقیاس داده ، بود ، سخت اظهار ندامت میکرد .

شافعی که هم شاگرد مکتب عراق بود و پیش شاگردان ابوحنیفه درس خوانده بود ، و هم مدتی در مدینه بدرس مالک حاضر شده بود ، روش متوسطی بین مالک و ابوحنیفه اختیار کرد .

احمد بن حنبل که پیش از آنمقدار که فقیه باشد محدث بود ، حتی

از مالک بن انس کمتر بقیاس توجه داشت .

داود بن علی ظاهری اصفهانی که مؤسس فرقه ظاهریه است بکلی منکر قیاس بود و آن را بدعتی در دین میشمرد ، باین جهات بود که در میان اهل تسنن مجموعاً دو روش و دو مکتب وجود آمد : روش اهل رأی و روش اهل حدیث ، اهل حدیث کمتر بقیاس و رأی توجه داشتند ، و یا هیچ توجه نداشتند ، و اهل رأی کمتر بمنقل احادیث اعتماد میکردند .

۴ - مقارن با پیدایش مکتب رأی و مکتب حدیث در فقه ، يك مسئله در میان متکلمین آن عصر مطرح شد ، بنام مسئله « حسن و قبح عقلی » هر چند ابتداءً آن نظر میرسد که بین این دو مسئله ارتباطی نباشد ، زیرا یکی فقهی است ، و در حوزه فقهها مطرح بود و دیگری کلامی است و در حوزه متکلمین مطرح بوده ، ولی همانطوریکه بعضی از مورخین نظر داده اند ، مسئله حسن و قبح عقلی که از طرف معتزله مطرح شد و از آن دفاع شد ، ضمناً این منظور را هم در برداشت ، که مبنای برای اجتهاد و قیاس و اعمال رأی در فقه پیدا کند ، و بگوید احکام شرعی تابع جهات حسنه و قبیحه واقعی است ، و از طرفی عقل ما نیز قادر است که استقلالاً لا حسن و قبح اشیا را درک کند ، پس عقل قادر است مناطات و ملاکات احکام را بدست بیاورد و اجتهاد کند و اعمال رأی نماید .

مخصوصاً اگر در نظر بیاوریم که در مسائل کلامی هم نقطه مقابل معتزله همان اهل حدیث بودند ، که بعدها ، در قرن چهارم بنام اشاعره نامیده شدند .

۴ - از همان قرن اول هجری که در مساجد ، مجالس درس و بحث

تشکیل شد، و عده ای در مسائل حلال و حرام بحث کردند، و رسماً آشاکردانی پیدا کردند، قهرامر مرجعیت فتوایی در میان عامه وجود پیدا کرد، مردم مسائل حلال و حرام را از آنها میپرسیدند، این بود که تدریجاً طبقه ای پیدا شدند که در کتب تاریخ بنام فقهاء نامیده شدند، هر دسته ای یاهر شهری و یا هر منطقه ای از یک نفر معین پیروی میکردند، حکومتهای وقت هم فتوای یک فقیه معین را بعنوان قانون رسمی انتخاب نکرده بودند.

پیدایش طبقه فقهاء شرایط خاصی نداشت، شرایط طبیعی واجتماعی گاهی ایجاب میکرد که یک نفر معین شاخص طبیعی شناخته شود، و مردم از او پیروی کنند، تدریجاً همانطوریکه قبلاً اشاره شد رو شهای فقهی مختلف پیدا شد، بطوریکه این روشها بصورت مکتبهائی بعد از مردن بوجود آورنده آنها باقیماند و شاگردان آنها مکتبها آنها را حفظ کردند و ادامه دادند. و از اینجا مسلکها و مذاهب فقهی گوناگون در میان عامه پیدا شد، معروفتر از همه، مذهب حنفی و شافعی و مالکی و حنبلی و ظاهری بود.

والبته فقها و مجتهدین؛ منحصر پیشوایان این پنج مذهب نبودند، کسانی دیگر هم بودند که مستقلاً اهل نظر و رأی بودند، و تابع کسی دیگر نبودند، ولی تدریجاً اجتهاد استقلالی از بین رفت و از قرن چهارم بعد، دیگر مجتهد مستقل در میان عامه پیدا نشد، و ظاهراً آخرین فرد مجتهد مستقل که از خود روشی داشت و تابع کسی دیگر نبود، مفسر و مورخ معروف محمد بن جریر طبری متوفای سال ۳۱۰ هجری است، که شهرتش بتاریخ است، ولی از فقهاء طراز اول عامه بشمار میرود.

مجتهدینی که در میان عامه پیداشدند، یا با اصطلاح مجتهد مطلق منتسب بودند؛ و یا مجتهد فتوی بودند، که گاهی مجتهد مذاهب هم خوانده می شوند.

مجتهد مطلق منتسب، یعنی مجتهدیکه منتسب بیکی از مذاهب معروف است؛ و در اصول روش قضاوت، تابع پیشوای مذهب است، ولی در استنباط احکام بر طبق آن اصول، از خود رأی و نظر دارد و ممکنست در بعضی فروع با پیشوای مذهب اختلاف نظر داشته باشد. مثلاً در عین اینکه شافعی یا حنفی است، در بعضی از فروع یا صریح فتوای شافعی یا ابوحنیفه اختلاف نظر داشته باشد.

عده ای از مبرزین قضاوت عامه را از این طبقه می شمارند، مانند امام الحرمین جوینی و ابو حامد محمد غزالی و ابن الصباغ و غیرهم.

مجتهد مذاهب یا مجتهد فتوی آن کس است که در مسائلی که امام مذهب نظر داده، تابع او است، و در مسائلی که از امام مذهب فتوی و نظری نرسیده، میتواند بر مبنای اصول آن مذهب اجتهاد کند و فتوا بدهد.

علی هذا، اجتهاد بر سه قسم است: اجتهاد مستقل، اجتهاد نیمه مستقل یا اجتهاد مطلق منتسب، اجتهاد در مذهب یا اجتهاد در فتوا.

بهر حال از قرن چهارم بعید، کسی از مجتهدی که بعد از آن تاریخ ظهور پیدا کرده باشد، تقلید و پیروی نکرد و از طرفی فقه او مجتهدینی که قبل از آن تاریخ آمده بودند و مقلدین و پیروانی داشتند، منحصر بچهار امام معروف عامه نبودند، نه فردی بگرم نام برده میشوند که بعضی از آنها قبل از چهار امام بودند مثل حسن بصری و بعضی در زمان آنها، مثل سفیان ثوری و بعضی بعد از آنها بودند

مانند داود ظاهری و محمد بن جریر طبری، و مردم کم و بیش از آنها پیروی می‌کردند و بفتوای آنها عمل می‌کردند، هر چند عده پیروان آنها قلیل بودند و تدریجاً بر عده پیروان چهار امام معروف افزوده میشد، تا آنکه مطابق نقل خطط مقریزی در قرن هفتم در سال ۶۶۵ الملك الظاهر با جلب نظر فقهاء وقت رسماً در مصر اعلام کرد که جز چهار مذهب حنفی و شافعی و مالکی و حنبلی، هیچ مذهب دیگر رسمیت ندارد، و هیچ قاضی حق ندارد جز بر طبق یکی از این چهار مذهب قضاوت کند و مردم هم شدیداً از پیروی غیر این چهار مذهب ممنوع شدند از آن تاریخ موضوع حصر مذاهب عامه به چهار مذهب آغاز شد (۱)

(۱) در فرائد الاصول شیخ مرتضی انصاری اعلی الله مقامه، باب تعادل و تراجم بعد از آنکه بمناسبت بحث تقیه اشاره میکند با اینکه در زمان امه در میان عامه آراء متعددی بوده و اهل هر شهر و منطقه ای تابع یک تقیه بوده اند، میفرماید: «تا آنکه مطابق نقلی که شده در سال ۳۶۵ هجری مذاهب عامه را به چهار مذهب منحصر کردند و از پیروی سایر مذاهب تدغین کردند.»

در چندین نسخه فرائد که تا کنون دیده ام تاریخ فوق ۳۶۵ ضبط شده و علی الظاهر سهواً القلم خود شیخ است، حدساً شیخ این مطلب را که با تعبیر «کما قد حکي» نقل میکنند از اوایل فواید المدینه ملائین استرآبادی و یا از مقدمه ششم کتاب حدائق شیخ یوسف بحرانی که تحت عنوان «تعارض و ترجیح» ذکر کرده و او هم از ملائین استرآبادی نقل کرده گرفته است.

فواید المدینه این داستان را از خطط مقریزی نقل میکند. میگوید در مدنی که در مدینه مجاور بودم نسخه ای از آن کتاب که وقف آن روضه منوره بود

بدستم افتاد و آنگاه شرح داستان را از آن کتاب نقل میکنند . در فوائد المذنبه و هم در حدائق، تاریخ فوق را درست و مطابق تاریخ مقریزی ضبط کرده اند و این سهو القلم مثل بسیاری از سهو القلم های دیگر در نقلها از شیخ واقع شده و بجای ششصد و شصت و پنج ، سیصد و شصت و پنج ضبط شده است .

داستان معروفی از سید مرتضی علم الهدی رضوان الله علیه در موضوع حصر مذاهب عامه بچهار مذهب معروف است ، در روایات الجنات ابن داستان را از ریاض العلماء نقل میکنند و ریاض العلماء هم مدرکی نشان نمیدهد و همینقدر می گوید «قد اشتهر علی السنة العلماء»

خلاصه داستان اینست که در زمان سید مرتضی خلیفه وقت خواست جلو تشتت مذاهب و آراء را بگیرد، و فقط بیهضی از آنها رسمیت بدهد، لهذا از هر مذهبی مبلغ گزافی پول خواست، اتباع مذاهب چهارگانه معروف، هر کدام توانستند آن پول را فراهم کنند و بالتبینه رسمی شدند، ولی شیعه از عهده برداشتن آن پول بر نیامدند و یا همت نکردند ، خود سید شخصاً آن پول را فراهم کرد ولی بجمع همه آن پول موفق نشد و لهذا مذهب شیعه رسمیت نیافت.

ابن داستان علی الظاهر حقیقتی ندارد و شایعه بی اساسی است ، ابن داستان با داستان بالا که مقریزی نقل کرد وفق نمیدهد؛ چون سید مرتضی تقریباً دو قرن و نیم پیش از آن حادثه فوت کرده و بعلاوه سید در عراق بوده، و آن حادثه در مصر واقع شده است ، و از طرفی در هیچ جا دیده نشده که اقدام به حصر مذاهب دو بار صورت گرفته، بیکبار در دوره حیات سید مرتضی یعنی نیمه دوم قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم و یکبار هم در نیمه دوم قرن هفتم . علیهذا این داستان شایعه بی اساسی است و همانطوریکه عرض کردم صاحب ریاض العلماء که این داستان را نقل کرده مدرکی نشان نمیدهد و همینقدر میگوید: «قد اشتهر علی السنة العلماء»

مطابق آنچه اجمالاً گفته شد ، معلوم گشت که اینکه می گویند در میان عامه باب اجتهاد مسدود است ، مقصود قسم اول ، یعنی اجتهاد استقلالی است ، و اما دو قسم دیگر ، یعنی اجتهاد مطلق انتسابی (اجتهاد نیمه مستقل) و اجتهاد در مذهب یا اجتهاد فتوایی ، البته باب مفتوح داشته اند .

راجع باینکه چرا و بچه جهت باب اجتهاد استقلالی از قرن چهارم به بعد مسدود شده ، و کسی حق ندارد صدور صد مستقل باشد ، بلکه باید در اصول فقهات ، تابع یکی از ائمه سلف باشد ؟ و هم اینکه چرا و بچه دلیل شرعی امروز تقلید یکی دیگر از ائمه سلف غیر از چهار امام معروف جایز نیست ؟ و هم اینکه بچه دلیل هر کسی که از یکی ائمه چهار گانه تقلید می کند ، باید در همه مسائل از او پیروی کند و حق تبعیض ندارد ؟ راجع به همه اینها علماء عامه و جوهی ذکر کرده اند که البته هیچ کدام

صاحب روضات از صاحب حدائق المقرین داستان دیگری نقل میکنند که القادر بالله خلیفه معروف عباسی ، صد هزار دینار از سید مرتضی خواست تا تقیه را از مذهب شیعه بردارد و شیعه نیز در اظهار عقاید خود مثل سایر مذاهب آزاد باشد ، سید مرتضی از مال شخصی خود هشتاد هزار دینار فراهم کرد و از هبه همه آن پول بر نیامد ، لهذا آن منظور حاصل نشد .

این داستان مستبعد نیست ، زیرا صحبت حصر مذاهب عامه در میان نیست ، فقط موضوع رفع تقیه در میان بوده ، بعد س قوی همین داستان دوم تدریجاً در السنه وافواه قلب و تصعیف و تعریف شده و با سابقه ذهنی اجمالی حصر مذاهب عامه به چهار مذهب ترکیب شده و بصورت داستان اول در آمده است .

قانع کننده نیست .

شاه ولی الله دهلوی هندی ، متوفای سال ۱۱۸۰ هجری ، رساله ای دارد بنام «الانصاف فی بیان سبب الاختلاف» و فرید وجدی در دائرة المعارف ماده «جهد» عین رساله را نقل کرده ، وی گوید بهترین رساله ایست که در این موضوع نوشته شده ، این مرد مسئله انسداد باب اجتهاد استقلالی و پیروی کردن علماء متأخر را از یکی از ائمه سلف تحسین می کند و میگوید: «هذا سر الهمة لله تعالى العلماء» این يك رازی بود که خداوند برای حفظ اسلام و حفظ حوزه دین از تشمت ، بقلب علماء القا کرد ولی خود فرید وجدی ، با انسداد باب اجتهاد موافق نیست ، و این را تصدیق نمی کند .

در دو سال قبل همانطوریکه در جراید خواندید و شنیدیم ، علامه جلیل و شیخ بزرگوار شیخ محمود شلتوت رئیس و مفتی جامع ازهر بایک شهامت و جسارتی که مخصوص مصلحین بزرگ و رجال برجسته تاریخ است ، این طلسم هزارساله را شکست و رسماً نظر داد که باب اجتهاد مفتوح است ، و رجوع بیروان هر يك از مذاهب بمذهب دیگر ، در صورتیکه حجت اقوی داشته باشد ، مانعی ندارد ،

و نیز رسماً فتوای داد ، که تعبد بمذهب شیعه نیز مانند سایر مذاهب صحیح است ؛ روی همین فکر کرسی «فقه مقارن» در ازهر تأسیس شد ، در هر مسئله ای ادله همه مذاهب ذکر می شود ، دانشجو مختار است که حجت هر مذهبی که قویتر است بپذیرد .

بدون شك از زمانی که فقه اسلامی تدوین شده ، گامی باین بلندی

بسوی خیر و صلاح عموم مسلمین برداشته نشده است، آینده بهتر قدر این عمل را خواهد شناخت .

۴- یکی از فروع مسئله اجتهاد، مسئله « تخطئه و تصویب » است و همواره در کتب کلامیه و در کتب اصولیه این مسئله مطرح بوده است، معمولاً در کتب اصولیه چنین یاد میکنند، که فقهاء شیعه معتقدند که از برای مجتهد امکان خطا هست، و بهمین جهت « مخطئه » خوانده میشوند، و اما فقهاء عامه معتقدند که مجتهد مطلقاً مصیب است، و لهذا « مصوبه » خوانده میشوند .

البته چنین نیست که تمام فقهاء عامه طرفدار نظریه « تصویب » باشند، بلکه فقط عددهٔ قلیلی این نظریه را پذیرفته اند، ولی بهر حال برای ما که فعلاً از کلمه اجتهاد معنای « کوشش برای استنباط حکم واقعی از ادله شرعی » میفهمیم، غیر ممکن است که بتوانیم تصور کنیم که هر مجتهدی مصیب است، و امکان خطا از برای مجتهد نیست، زیرا چگونه ممکن است، هر مجتهدی هر چه فهمید، عین حکم واقعی باشد، و حال آنکه ممکن است، در آن واحد چند مجتهد بر خلاف یکدیگر اجتهاد کنند، و یابیک مجتهد در دو زمان دو نظر مختلف داشته باشد، پس چگونه ممکن است که همیشه نظریه اش مصیب بوده باشد، و بهمین جهت اصولیین خواسته اند تا ویالات و توجیهاتی بکنند .

ریشهٔ نظریهٔ تصویب در نظریهٔ اجتهاد نهفته است؛ کسانی که اجتهاد را بمعنای اعمال رأی و قیاس پذیرفته اند و مدعی هستند، احکامی

که بوحی به پیغمبر رسیده محدود و محصور است، و وقایع و مسائل نامحصور است، پس احکام تشریح شده، وافی به همه مسائل نیست؛ و بهمین جهت خداوند بعلماء امت یا به بعضی از آنها حق داده که در مواردی که دستوری از خود در بن نرسیده، ذوق عقلی و سلیقه شخصی را بکار بیندازند، و آنچه را بسایر احکام اسلامی شبیه تر و بحق و عدالت نزدیکتر است بپذیرند، میتوانند نظریه تصویب را بپذیرند، زیرا در این صورت اجتهاد خود یکی از منابع تشریح الهی است.

نظریه تصویب، از آن جهت برای اصولیین غیر قابل تصور بوده؛ که این اصل را مسلم گرفته اند، که در هر واقعه ای يك حکم واقعی الهی تشریح شده موجود است، و اجتهاد عبارت است از تجسس و کوشش برای بدست آوردن آن حکم واقعی از مدارك معتبره شرعی، و البته در این صورت غیر ممکن است که هر مجتهدی مصیب باشد.

ولی نظریه مصوبه مبتنی بر این اصل نیست، مبتنی بر اصل دیگری است، مخالف این اصل، و آن اینکه ممکن نیست برای همه وقایع حکمی از جانب خداوند تشریح شده باشد، زیرا اگر تشریح شده باشد؛ باید در کتاب و سنت بیان شده باشد، و حال آن که کتاب و سنت محدود است، و وقایع و مسائل نامحدود، و بهمین جهت خداوند این حق را بعلماء امت داده که در مواردی که حکمی بوسیله وحی تشریح نشده؛ بارأی خود اجتهاد کنند، و چون این حق يك حق الهی است، پس هر چه آنها اجتهاد کنند حکم واقعی و الهی خواهد بود.

مسئله تخطئه و تصویب، در کتب کلامیه و در کتب اصولیه قدما زیاد

بحث شده، در اینجا فقط خواستم بنکته فوق اشاره ای کرده باشم.
 این بود سابقه تسنن این کلمه، اکنون نوبت آن رسیده است که به
 تحول و انقلاب معنوی این کلمه که موجب شد تشیع را بپذیرد و یا تشیع آن
 را بپذیرد اشاره کنیم.
 کتابخانه مهدیه فیضیه قم

تا قرن چهارم و پنجم که می آئیم باز می بینیم، علما هر وقت کلمه
 اجتهاد را بکار می برند، همان معنای قیاس و رأی را قصد می کنند،
 مثلا شیخ ابو جعفر طوسی در کتاب *عدة الاصول* بابی دارد، بعنوان قیاس
 و مفصل بحث می کند، در آن باب مطابق قدما هر جا که کلمه اجتهاد را
 ذکر می کنند، همان معنای قیاس را قصد می کند، بعد باب دیگری دارد
 بعنوان باب الاجتهاد، در آنجا در اطراف یکی از مسائل مربوط باجتهاد،
 یعنی مسئله تخطئه و تصویب گفتگو می کند. بعد بابی دارد تحت عنوان
 «آیا پیغمبر در بعضی احکام اجتهاد می کرد؟ آیا برایش اجتهاد جایز بود؟
 و آیا صحابه پیغمبر در وقتی که از آنحضرت دور بودند و یا در حضورش
 بودند جایز بود اجتهاد کنند یا نه؟» بعد خودش اینطور می فرماید: «این
 بحث مطابق اصول ما از اساس غلط است، زیرا ما قبلان ثابت کردیم که قیاس و
 اجتهاد در شرع مطلقا جایز نیست.»

از اینجا معلوم میشود تا آن عصر هنوز از کلمه اجتهاد، خصوص رأی و قیاس
 مقصود بوده، اما تدریجا این کلمه معنای وسیع تری پیدا کرد.
 اجتهاد در لغت بمعنای بکار بردن منتهای کوشش است در کاری،

در صدر اول که کلمه اجتهاد را استعمال می کردند ، به پیروی از احادیث منسوب به پیغمبر و صحابه ، مقصودشان «اجتهاد رأی» بود ، یعنی بکار بردن منتهای کوشش در اعمال رأی و قیاس ، اما تدریجاً تعمیم داده شد ، و در مورد بکار بردن منتهای کوشش در جستجوی احکام شرعی از ادله معتبره استعمال شد .

لذا می بینیم غزالی ، متوفای ۵۰۵ در کتاب المستصقی در عین اینکه مکرر کلمه اجتهاد را بمعنای خصوص قیاس بکار می برد ، مثل اینکه در جلد ۲ صفحه ۳۵۴ می گوید «اختلفوا فی جواز التبعید بالقیاس والاجتهاد فی زمان الرسول» در عین حال ، بمعنای مطلق ، کوشش علمی فقیه نیز بکار می برد ، در المستصقی جلد ۲ صفحه ۳۵۰ می گوید : «وهو عبارة عن بذل المجهود والاستفراغ الواسع في فعل من الافعال ولكن صار اللفظ في عرف العلماء مخصوصاً ببذل المجتهد وسعه في طلب العلم باحكام الشريعة»

از این تاریخ به بعد ، دیگر کلمه اجتهاد در خصوص رأی و قیاس که تراستعمال شد ، و معنای مجاهده علمی در راه بدست آوردن احکام شرعی بخود گرفت ، بعد از این تحول و انقلاب معنوی بود که این کلمه در فقه شیعه نیز راه پیدا کرد . زیرا آنچه شیعه با آن موافقت نداشت «اجتهاد رأی» بود نه مجاهده علمی ، تعصبی هم نبود که حتماً يك کلمه که در یک زمان مفهوم مردودی داشته ، بعد از تغییر مفهوم نیز نباید مورد استعمال واقع شود .

حدس آدر میان علماء شیعه اما میه ، اول کسی که این کلمه را

به همین معنای دوم بکار برد ، و آن را بذیرفت ، علامه حلی متوفای سال ۷۲۶ در تهذیب الاصول است .

علامه ، در تهذیب باب الاجتهاد دارد . و از اینکمه همان معنی را قصد کرده ، که امر و زشایع است ، از این تاریخ بود که این کلمه تشیع را قبول کرد و با اینکمه تشیع این کلمه را قبول کرد .

قبلاً گفتیم که انکار قیاس و اجتهاد رأی اختصاص بشیعه ندارد ، در میان عامه نیز فرقه‌هایی بودند که با بکلی منکر قیاس بودند ، آنرا بدعت می‌شمردند ، و با آنکه عملاً حتی الامکان از آن اجتناب می‌کردند ، وهم گفتیم که معتزله «اصل حسن و قبح عقلی» را که اظهار داشتند و از آن دفاع کردند ضمناً مبارزه با اهل حدیث و سنت را که منکر رأی و قیاس بودند ، منظور میداشتند ، و اهل حدیث و سنت که بعداً از لحاظ روش کلامی بنام اشاعره خوانده شدند ، منکر اصل حسن و قبح عقلی شدند ، و صریحاً اظمار داشتند که حسن و قبح اشیا ، تابع امر و نهی شارع است . امر و نهی دین تابع حسن و قبح اشیا نیست ، و باین وسیله عقل را از دخالت در احکام الهی و دین منع کردند .

مبارزه معتزله و اهل رأی و قیاس از یکطرف ، و اشاعره و اهل سنت و حدیث از طرف دیگر ، در حقیقت در اطراف «حق عقل» دور میزد .

از مطالب گذشته نباید چنین نتیجه گرفت که مخالفت شیعه با رأی و قیاس ، روی همان میزانی بود که اشاعره و اهل حدیث و سنت مبارزه

میکردند یعنی جنبه مبارزه با دخالت عقل در استنباط احکام شرعی را داشت .

مبارزه با قیاس و رأی؛ در شیعه از دو جهت بود: یکی از آن جهت بود که مبنای احتیاج بقیاس، یعنی اینکه کتاب و سنت و اقی نیست، مورد قبول ائمه اهل بیت نبود، و در خطب نهج البلاغه و همچنین در کتب حدیث اصرار زیادی شده ، که فکر و اقی نبودن کتاب و سنت را رد کند.

در اصول کافی بعد از « باب البدع و الرأی و المقائیس بآبی دارد تحت عنوان باب الردالی الکتاب و السنة و انه لیس شیء من الحلال و الحرام و جمیع ما یحتاج الناس الیه الا وقد جاء فیه کتاب او سنة »

جهت دوم آن که، قیاس یک امر ظنی و گمانی است و از نوع گمانهایی است ، که خطا در آن زیاد راه دارد، این دو جهت در کتب قد ماء شیعه کاملاً هویدا است ؛ و برای دوری از اطالة کلام از تفصیل بیشتر خودداری می کنیم:

بهترین دلیل بر اینکه مخالفت شیعه با قیاس و رأی از جنبه مبارزه با دخالت عقل در شرعیات نبود، اینست که از همان اولی که اصول فقه در شیعه تدوین شد ، عقل را یکی از ادله شرعیه بحساب آوردند ، و گفتند ادله شرعیه چهار تا است کتاب ، سنت ، اجماع ، عقل ، در صورتیکه ظاهر بون و اهل حدیث ادله شرعیه را منحصر میدادند بکتاب و سنت و اجماع ؛ و اهل رأی و قیاس ، چهار تا میدادند :

کتاب و سنت و اجماع و قیاس .

فقهاء شیعه، در عین اینکه بارأی و قیاس مخالفت کردند، در مسئله حسن و قبح عقلی نظریه معتزله را پذیرفتند، و از آن دفاع کردند، مانند اشاعره و اهل حدیث، منکر حسن و قبح عقلی نشدند، هم‌آهنگی شیعه و معتزله در این اصل و متفرعات آن مانند مسئله عدل الهی سبب شد که شیعه معتزله بنام «عدلیه» معروف شدند، بطوریکه شیعه در قبول این نظریه از معتزله جلو افتادند، و اینجمله در میان اهل نظر شایع شد: **العدل والتوحید علویان والجبر والتشبیه امویان**

اینکه «عدل» را علوی دانسته‌اند. از این جهت است که طرفداران اهل بیت طرفدار نظریه حسن و قبح عقلی بودند و مسئله عدل تابع این نظریه است، و اینکه گفتند: توحید علوی است بخاطر نظریه اتحاد صفات باری با ذات باری بود؛ و اما امویین بملاحظات سیاسی، از نظریه جبر و از نظریه تشبیه حمایت می‌کردند.

مسئله استقلال عقل در درک حسن و قبح اشیا، و مسئله عدل که دنباله و نتیجه آن مسئله است، بقدری بشیعه اختصاص پیدا کرد که «عدل» یکی از اصول مذهب شیعه شناخته شد.

غرض اینست که مخالفت شیعه را بارأی و قیاس، نباید بعنوان مخالفت با دخالت عقل در احکام شرعی تعبیر کرد، بلکه فقط جنبه مخالفت بانوعی خاص از دخالت که نامش قیاس است، داشته است.

این مطلب با ما رجوع باسناد و مدارکی که در دست است کاملاً روشن است، هنوز هم می‌بینیم که مسئله تبعیت احکام از مصالح و مفاسد واقعی و قاعده ملازمه عقل و شرع که باین صورت بیان میشود

«که ما حکم به العقل حکم به الشرع» از مسلمات قواعد فقه و اصول ما است . از مطالب گذشته اجمالاً روشن شد ، که روش اجتهادی فقه شیعه امامیه یک روش مستقلی بود ، نه تابع رأی و قیاس بود ؛ و نه مانند روش اهل حدیث جلو حریت عقل را گرفته بود ، فقهاء امامیه از یکطرف بحقوق عقل اعتراف کردند ، و آنرا یکی از ادله چهار گانه فقه قرار دادند ؛ و از طرف دیگر ؛ در کتب اصولیه خود بابی بعنوان «باب القیاس» باز کردند و اصل قیاس و اجتهاد رأی را رد کردند ؛ حق این بود که متأخرین نیز از قدما پیروی میکردند ، و در اطراف قیاس و اجتهاد رأی بحث میکردند . تا بهتر حدود قیاس ممنوع شناخته میشد ، و افراد و اشخاصی تحت عنوان جلو گیری از قیاس با حریت عقل مبارزه نمیکردند ، بلکه بهترین بود بسابی بعنوان «باب عقل یا باب ادله عقلیه در اصول افتتاح میکردند ، و در آن باب حدود دخالت عقل را روشن میکردند ، و ضمناً در اطراف قیاس ممنوع نیز بحث میکردند . بنظر نگارنده بحث نکردن متأخرین از قیاس ممنوع ، و از حدود دلالت و حکومت عقل در مورد احکام شرعی کم و بیش خسارتی بفرقه و اجتهاد شیعه وارد کرده است .

باید دانست ، که «رمز بزرگ اسلام» از نظر ائمه اهل بیت اینست ، که تنها کلیات کتاب و سنت ، وافی بهممة احتیاجات دینی مسلمین برای همیشه خواهد بود ، و احتیاجی باعمال رأی و قیاس نیست ، این خاصیت در مجموع دستورهای اسلامی هست ، که نه تنها بایشرف و تکامل زندگی در هیچ زمانی منافات ندارد ، بلکه هادی و راهنمای پیشرفت تکامل زندگی بشر است ، فقط درک بسیار روشن و نیرومندی لازم است ، که رمز این مطلب را

کتابخانه مبارکه مدرسه فیضیه قم

مکتب تشیع

۳۲۲

دریابد. اینست درم بزرگ قوانین اسلام، و میتوانیم آن را درم بزرگ اجتهاد، بنامیم .

بطور قطع اگر مستقلاً بابی بعنوان فوق باز شده بود، بعضی از بن بستها و تضادها که احياناً بین فقه و تکامل زندگی دیده میشود، وجود نداشت، اینمطلب خود نیازمند به مقاله مستقلی است و ناچار فعلاً از آن صرف نظر میکنیم .

در طول تاریخ از روشهای فقهی عامه، آنها که قشری تر و جامدتر بود، و کمتر عقل را در استنباط احکام دخالت میداد، تدریجاً از بین رفت و یاعده پیروان آنها تقایل یافت.

ظاهریه که تابع داور بن علی ظاهری اصفهانی بودند، بکلی منقرض شدند، مذهب حنبلی نیز که بعد از مذهب ظاهری، قشری ترین مذاهب عامه بود از عده پیروانش کاسته شد، بطوریکه اگر ابن تیمیة حنبلی پیدا نشده بود و مایه ای برای مسلک وهابی در دست نداده بود، شاید امروز عده پیروان مذهب حنبلی بسیار اندک بود.

مذهب مالک نیز تنها در بلاد مغرب و شمال افریقا شیوع پیدا کرد، و از مراکز تمدن اسلامی دور شد، بقول ابن خلدون: علت اینکه مذهب مالک در بلاد مغرب و شمال افریقا پیش رفت، بدوی بودن و درتر بودن آنها از علم و تمدن بود. بهر حال تدریجاً مذاهب قشری در میان عامه رو باضمحلال و با تقلیل پیروان رفت.

اخباریگری

چیزی که بسیار مایه تعجب و هم مایه تأسف است، اینست که در اوائل قرن یازدهم هجری، يك مسلک در میان شیعه ظهور کرد که صد درجه از مسلک ظاهری و حنبلی قشری تر و جامد تر بود و آن مسلک اخباری-گری بود. ظهور مسلک اخباری را باید يك فاجعه بزرگ در عالم تشیع تلقی کرد، که هنوز هم کم و بیش آثار این فاجعه موجود است و موجب رکود و توقف و جمود جامعه مسلمان شیعه شده است. مؤسس و بوجود آورنده مسلک اخباری، شخصی بنام «الامین استرآبادی» است، معروفترین کتاب وی که همین عقاید او است کتاب فوائد المدینه است.

امین استرآبادی همانطوریکه از کتاب وی پیدا است، شخصاً مردی باهوش و مطالعه کرده، و مطلع بوده است، معمولاً کسانی که مکتبی بوجود میآوردند، هر چند آن مکتب قشری و باطل و بی اساس بوده باشد، خود مؤسسين و بوجود آورندگان مردانی باهوش و زیرک و مطلع هستند، افراد کودن نمیتوانند مکتبی را تاسیس کنند و بیروانی پیدا کنند، افراد کودن تحت تأثیر آن افراد زیرک واقع میشوند و از آنها پیروی میکنند، امین استرآبادی مدعی است که بحقایق رسیده که احدی تاکنون تا بحقایق نرسیده و ضمناً یکم نوع تأیید خاص الهی برای خود قائل است؛ در مقدمه فوائد المدینه میگوید:

وانت اذا احطت خبراً بما فی کتابنا هذا تجد فیہ حقایق خات

عنها الاولين والاخرين من الحكماء و الفقهاء و المتكلمين
والاصوليين وهي انموذج مما اعطاني ربي جل و عز .
اینکه اینمرد حتی حکما و متکلمین را در کتاب خود بمبارزه میخواند
بنخاطر اینستکه احیاناً بعضی مطالب حکمی و کلامی، در آن کتاب آورده
و بحث کرده ، در فصل دهم آن کتاب در معنی نفس الامر بحث میکند، فصل
یازدهم را اینطور عنوان میکند : « فی بیان اغلاط الاشاعرة و المعتزلة فی
اول الواجبات » و فصل دوازدهم را در بیان باره ای از اغلاط فلاسفه و حکماء
اسلام آورده است .

امین استرآبادی کوشید که از چهار دلیل معروف فقها یعنی
کتاب و سنت و اجماع و عقل ، فقط سنت را معتبر بشمارد ؛ و سه دلیل
دیگر را بهر بهانه هست از حجیت و اعتبار بپندارد .

راجع بقرآن گفت که ما مستقیماً حق رجوع و تدبر و تفسیر قرآن کریم
را نداریم ، فقط ائمه معصومین ، حق رجوع و تفسیر قرآن را دارند ، وظیفه
ما رجوع به حدیث است ، و اما رجوع بقرآن حق اختصاصی معصومین
علیهم السلام است از آیات قرآن ، تا آنجا که حدیثی آنرا بیان کرده
است ، میتوان استفاده کرد ؛ و اگر تفسیری از حدیث ندارد ، قابل عمل کردن
نیست ، امین استرآبادی برای اینکه قرآن را از سندیت بپندارد
موضوع تحریف قرآن را پیش کشید .

راجع باجماع گفت که هیچگونه حجیتی ندارد و بدعتی است که عامه
در دین ایجاد کرده اند راجع به عدم حجیت عقل هم بهمت زیاد و استدلالات
زیادی کرد . اما از طرف دیگر در اعتبار حدیث راه اغراق پیمود و گفت : تمام

احادیث، مخصوصاً احادیث کافی و من لایحضره الفقیه و تهذیب و استبصار قطعی و یقینی است، و باید عمل کرد و بعلامه حلی که احادیث را تقسیم کرده بود، بحديث صحیح و موثق و حسن و ضعیف شدیداً حمله کرد، و گاهی رسماً در کتاب خود بعلامه حلی و پیروان فقه او اهانت میکند.

امین استرآبادی اصل اجتهاد را مطلقاً (حتی بمعنای تحول یافته اش که فقهاء شیعه پذیرفته بودند) انکار کرد، و آنرا بدعتی در دین شمرد و هیچکس حق ندارد از غیر امام معصوم تقلید کند.

امین استرآبادی ثقل مخالفت خویش را روی حجیت عقل انداخت، و مدعی شد، همه این بدعتها که اجتهاد را جایز بنا نند، و ظواهر آیات قرآن را حجت بشمارند، و اخبار را بضعیف و غیر ضعیف تقسیم کنند؛ و درباره رجال سند احادیث به رجح و تعدیل پردازند، و امثال اینها، از آنجا پیدا شد، که فقها پیروی اهل قیاس و متکلمین و فلاسفه و منطقیین، بعتل اعتماد کرده اند، و اگر ثابت شود، که عقل جز در مسائلی که مبدأ حسی دارند، و با قریب بمحسوسات میباشد (مثل ریاضیات) خطا کار است، دیگر فقها گرد اجتهاد و تعقل نمی روند، و روی همین جهت بیاناتی نسبتاً جاندار آورد، برای اثبات عدم حجیت عقل، در غیر اموریکه مبدأ حسی دارند، و با قریب بمحسوسات میباشد.

امین استرآبادی مخصوصاً کوشش دارد که ثابت کند فلسفه اولی و علم الهی، چون مبنی بر تعقل محض است بی اعتبار است.

فصل دوازدهم کتاب فوائد المدنیه باین عنوان است:

«فی ذکر طرف من اغلاط افلاسة و حکماء الاسلام فی علومهم

والسبب فيه ما حققناه سابقاً من انه لا يعصم عن الخطاء في المواد في العلوم التي مباديها بعيدة عن الاحساس الا اصحابا لخصمة عليهم السلام ، آنگاه بنزدك چند مسئله معروف در فلسفه ، از قبيل مسئله لزوم تداخل سکون در میان دو حرکت مستقیم مختلف ، و مسئله محال بودن مستلزم محال ، و مسئله اولویت و مسئله مرجح واقع شدن اراده می بردارد .

امین استرآبادی مجموعاً چنین نظر میدهد ، که عقل در مسائل حکمت طبیعی که مبادی حسی دارند ، و مسائل حکمت ریاضی که مبادی نزدیک به محسوسات دارند ، میتواند دلیل و راهنما باشد ؛ برخلاف مسائل حکمت الهی .
کتابخانه مدرسه فیضیه قم

این نظریه امین استرآبادی عیناً موافق است با نظریه فلاسفه حسی اروپا که از قرن شانزدهم میلادی به بعد ظهور کردند ، و از قضا زمان استرآبادی تقریباً مصادف است با ظهور فلاسفه حسی اروپائی .

هیچ معلوم نیست که امین استرآبادی این فکر را خودش ابداع کرده و یا از کس دیگر گرفته است .

آنمقدار بلکه فعلاً از حالات او اطلاع داریم ، اینست که در حدود ده سال مجاور مکه معظمه بوده و نزد میرزا محمد استرآبادی آه خودش اورا فقیه و متکلم و حکیم و فیلسوف میخواند ، درس خوانده ، و بعد هم چند سال مجاور مدینه منوره بوده است ، اما اینکه این افکار زان کس دیگر گرفته یا نگرفته ، هیچ معلوم نیست .

یادم هست که در تابستان سال ۱۳۲۲ شمسی که بروجر درفته

بودم و فرصت را غنیمت شمرده از محضر درس حضرت آیه الله فقید آقای بروجردی اعلی الله مقامه استفاده می‌کردم ، یک روز معظم له ضمن انتقاد از روش اخباریین اظهار داشتند ، که پیدایش این فکر در میان اخباریین مادنیاله و اثر موج فکر حسی اروپائی بود .

معظم له افزودند که اخباریین فکر نکردند ، که آندسته از اروپا بیان که: نیال این نظریه رفتند ، بهیچ چیزی ماوراء محسوسات معتقد نبودند ، اما اخباریین که تابع دین میباشند ، واصل اول و رکن اساسی دین ، یعنی توحید ، حقیقتی است ، معقول و غیر محسوس ، چگونه میتوانند حجیت عقل را در ماوراء محسوسات انکار کنند .

سالهای بعد که معظم له بمقام آمدند و بتدریس میپرداختند و رسیدند به مبحث مربوط (مبحث حجیت قطع در علم اصول) من پیش خودم منتظر بودم که همان مطلبی را که در بروجرد شنیده بودم ، بار دیگر بشنوم ، ولی معظم له برخلاف انتظار چیزی نگفتند ، نمیدانم آنچه ایشان گفتند صرفاً حدس بود و یا سندی داشتند . اکنون متأسفم که چرا از ایشان توضیح ننخواستم .

خود امین استرآبادی و همچنین پیروان وی ، اورا مؤسس طریقه اخباری نمیدانند ، بلکه اورا محیی طریقه قدهاء و اهل حدیث می‌شمارند ، و مدعی هستند که مسلک آنها همان مسلک قدهاء شیعه است و شیعه تا زمان شیخ صدوق روش اخباری داشت ، تدریجاً بوسیله ابن ابی عقیل و ابن جنید و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی ، مردم از راه راست منحرف شدند ، و اجتهاد و عقل را در احکام الهی دخالت دادند ،

صاحب حدائق که يك اخباری ملازم است در مقدمه دهم حد اثنی عشرت عنوان « فی حجیة الدلیل العقلی » کلامی از سید نعمت الله جزائری در انوار نعمانیه نقل میکند و آن اینست : « ان اکثر اصحابنا نقد تبعوا جماعه من المخالفین من اهل الرأی ومن اهل الطبیعة والفلاسفة وغیرهم من الذین اعتمدوا علی القول واستدلالاتها وطر حراما جائت به الانبیاء حیث لم یوافق عقولهم . »

سید نعمت الله با این بیانی که بوی تکفیر میدهد، اکثر علماء شیعه را مانند اهل رأی و قیاس و مانند طبیعیون و فلاسفه فقط بدلیل اینکه عقل را معتبر شمرده اند، بی اعتنا بتعلیمات انبیا معرفی میکند و مقصود وی از اکثر علمای شیعه، هم متأخرین از زمان صدوق است و می خواهد بگوید: قبل از آن دوره، همه شیعه روش اخباری داشته اند .

حقیقت اینست که هیچوقت اخباری گری بشکل يك مکتب با این اصول معین از قبیل عدم حجیت ظواهر قرآن و عدم حجیت دلیل عقل، و عدم و جواز تقلید غیر معصوم و امثال اینها وجود نداشته است، چیزیکه هست بعضی بودند که شغائشان « تحدیث » بود در کتب خود تنهاند که حدیث می برد اختند و غالباً فتاوی شان عین مضمون حدیث بود، کثرت احادیث و حضور ائمه اهل بیت، هنوز این حاجت را بوجود نیاورده بود که در مقام تفریع و رد اصول بر فروع و اجتهاد بر آیند. شیخ طوسی در مقدمه مبسوط می گوید : « همیشه از عامه می شنیدم که بفقہ ماظن میزدند ، و می گفتند چون شما بقیاس و رأی عمل نمیکنید

فقه‌شما محدود و غیروافی بهمۀ مسائل است ، و من سا لها بود که اشتیاق فراوانی داشتم ، يك كتاب « تفریمی » در فقه بنسگارم و بدون استمانت بقیاس و رأی ، فروع را از اصولی که در اخبار ما تعلیم شده ، استخراج کنم ، ولی مواع و شواغل نمی گذاشت ، بعد می گوید: و تضعف نیستی ایضافیه قلة رغبة هذه الطائفة فيه و ترك عنايتهم به لانهم ألفوا الاخبار و ما روره من صریح الالفاظ حتی ان مسئله لو غیر لفظها و عبر عن معناها بغير الالفاظ المتادلهم لعجبوا منها ..»

صریحاً می گوید : مانع بزرگ من در تألیف چنان کتابی این بود که هنوز در میان شیعه عادت نشده بود ، که در مسائل اجتهاد کنند و فروع را از اصول استخراج نمایند .

همانطور که قبلاً گفته شد ، در آن زمان فقهاء بزرگی که رسماً در مقام اجتهاد و استنباط فروع از اصول بر آید ظهور نکرده بودند و يك عده هم بودند که کوششان روش نقل حدیث بود ، نه روش فقاہت ، حتی اگر در کلام هم کتاب مینوشتند ؛ بنقل احادیث مربوطه می پرداختند ؛ مانند شیخ صدوق ، استادش ابن الواید و همین ها هستند که شیخ طوسی در عده از آنها به « مقلده » تعبیر می کند و انتقاد مینماید ، و سید مرتضی بنقل ابن ادریس در مقدمۀ سرائر به « اصحاب الحدیث من اصحابنا » تعبیر می کند ؛ و علامۀ حلی در تهذیب آنها را بعنوان « الاخباریین من اصحابنا » یاد کرده است .

و شاید بهمین مناسبت است که شهر ستانی در الملل و النحل فرقه امامیه را تقسیم می کند ، بمعترله و اخباریین .

وی در جلد اول الملل والنحل می گوید: «نم اما اختلاف الروایات عن ائمتهم وتمادی الزمان اختار کل فرقة طريقة وصارت الامامية بعضها معتزلة . اما وعيدية واما تفضيليه وبعضها اخبارية امامشبهة واما سلفية»

در عین حال بطور قطع و یقین در میان قدما، مکتبی در مقابل مکتب اجتهاد و تفریع وجود نداشته، که بخواد برای حمایت از حدیث، حجیت ظواهر قرآن را از یکطرف و حجیت عقل را از طرف دیگر هدف قرار دهد.

کتابخانه مدرسه فیضیه قم

ظهور مکتب اخباری، هما نظور بکه عرض کردم فا جمعه می بود برای حیات علمی و عقلی شیعه، افراد زیادی بمکتب اخباری گرویدند، عقل و استدلال عقلی را تحقیر کردند؛ تدبیر در قرآن را حرام شمردند، بجای آنکه قرآن را مقیاس حدیث قرار دهند؛ حدیث را مقیاس قرآن قرار دادند.

خوشبختانه رجال با شخصیتی در میان مجتهدین و اصولیین ظهور کردند، و تا حد زیادی جلو اخباریین ایستادند، در میان کسانی که سخت با فکر اخباری مبارزه کردند؛ در درجه اول باید نام استاد الکمل وحید بهبهانی و شیخ اعظم حاج شیخ مرتضی انصاری اعلی الله مقامهم را برد. اکنون دیگر مجال آن نیست که تفصیلاً خدماتی که این دو رجل انجام داده اند بر شمرده شود.

ضمناً ناگفته نماند که مبارزه با اخباری گری یکی از سختترین مبارزات است، زیرا مسلک اخباری صورت بسیار حق بجانب و عوام-

فریبانه ای دارد و بهمین دلیل بود که بعد از امین استرآبادی بسرعت رواج و نفوذ پیدا کرد.

اخبار بین چنین وانمود میکنند که آنها اهل تعبد و تسلیم بقول معصوم میباشند، و لازمه کمال ایمان بقول معصوم، همانا تسلیم در مقابل حدیث و دم از لا و نعم نزدن است.

اخبار بین خود را اهل تعبد و تسلیم و تابع قال الباقر و قال الصادق و دیگران را اهل تسامح و تساهل و بی اعتنا بکلام معصوم معرفی میکنند.

در مباحث برائت و احتیاط فرائد الاصول از یکی از اخبار بین (ظاهراً سید نعمت الله جزایری است) این جمله را نقل میکند، وی میگوید: «آیا میتوان احتمال داد که يك بنده از بندگان خدا (اخباری) روز قیامت در موقف عدل الهی بایستد و از او پرسند، تو در دنیا چگونه عمل میکردی؟ او بگوید: بقول معصوم عمل میکردم و هر جا که معصوم نمییافتم احتیاط میکردم، آنجا، چنین شخصی را بجهنم ببرد و در عرض افراد لایالی وی بی پروا در آمدن (یعنی مجتهدین و اصولی مسلمان) را ببیست ببرد!!!»

بدیهی است که مبارزه با افکاری که اینطور صورت حق بجانب و عوام فریبانه دارد، چه دشواری همراه دارد، پیشروان اجتهاد در جواب گفتند: ما هم تسلیم قول واقعی معصوم هستیم، ولی این طرز تسلیم و تعبدی که شما پیش گرفته اید و صحیح را از سقیم تشخیص نمیدهد در لایعنا و روح کلام معصوم تدبیر نمیکنید، در حقیقت تسلیم بقول معصوم نیست، تسلیم بجهالت است.

چنانکه میدانیم در اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم هجری، در میان اهل حدیث و سنت که تقریباً نظیر اخبار بین ما بودند، با معتزله که حق تعقل و استدلال را برای خود محفوظ میداشتند، مبارزه سختی در گرفت و خونها ریخته شد، مأمون که شخصاً اهل دانش و مطالعه بود از معتزله حمایت کرد و در داستان معروف «مسئله مخلوق بودن قرآن» رسماً از معتزله حمایت کرد و بخشنامه کرد که منکرین مخلوق بودن قرآن اهل بدعتند، شهادتشان مقبول نیست و حق قاضی شدن و امثال اینهاراندارند.

معتزله در زمان مأمون اوج گرفتند، کتب فلسفی در زمان مأمون بیش از هر زمان دیگر ترجمه شد، و افکار عقلی رواج گرفت، تانوبت بمتوکل عباسی رسید، متوکل برعکس مأمون از اهل حدیث و سنت حمایت کرد، و جلوه معتزله را گرفت و از نشر فلسفه جلوگیری کرد، در مروج الذهب مسعودی می‌نویسد:

ولما فضت الخلافة الى المتوكل امر الناس بترك المباحثة والجدال
والترك لما عليه الناس في ايام المعتصم والواثق وامر الناس بالتصاميم
والانقياد.

اقدام متوکل بحمایت اهل حدیث و سنت که مانند اخباریین ما صورت حق بجانبی داشتند؛ و از تعبد و تسلیم و قال رسول الله دم میزدند، در میان عوام الناس فوق العاده حسن اثر کرد و بعنوان حمایت از پیغمبر خدا تلقی شد، و روی همین جهت متوکل با آنهمه مظالم و فسق و فجورها در نظر عامه مردم در شمار قدیسین در آمد.

بعد از این تاریخ؛ دیگر معتزله نتوانستند کم‌راست کنند؛ خیلی

خدا را باید شکر کنیم، که در دوره ظهور اخباریین ما که بصدد رجحان از اهل حدیث و سنت جامد تر و قشری تر بودند، یک متوکل پیدا نشد و بحمایت آنها بر نخو است.

این نکته را باید دانست که هر چند صف اخباریین در مقابل حملات مردانه چند نفر از پیشروان اجتهاد در هم شکست، اما فکر اخباری بسکلی از بین نرفت، تا هر جا که پیشروان اجتهاد، در مبارزه با فکر اخباری پیش رفته اند، فکر اخباری نابود شده، و اما آنجاها که آن پیشروان گسام ننهادند، هنوز جمود فکری اخباری سیادت میکند.

ای بسام چتهدین که با مقز اخباری اجتهاد میکنند! بسیاری از مطالب و مسائلی که آگاهی دیده میشود بنام «معارف اهل بیت» بازار می آید و از پشت باهل بیت پیغمبر صلوات الله علیه و علیهم خنجر میزنند، چیزی جز از بقایای افکار امین استرآبادی نیست.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی